

از : محمد تقی جعفری

پژوهشی

در

# دنیای فلسفی راسل

استاد شیخ محمد تقی جعفری که تحقیقات دامنه‌داری در باره فلسفه شرق و غرب و الهیات و حقوق اسلامی دارنداز سالها قبل بابر تر اندر اسل مکاتباتی داشته‌اند و این مکاتبات در زمینه شناخت بیشتر فلسفه راسل و روشن شدن نکات تاریک آن بوده است. آنچه در زیر آمده فشرده مصاحبه با آقای جعفری در این زمینه است :

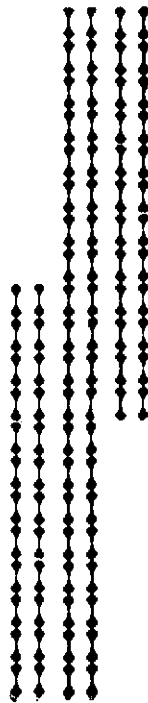
س - دید فلسفی برتراند راسل را چگونه تشخیص

داده‌اید ؟

۱- در اینکه فلسفه در نظر برتراند راسل چگونه

مطرح شده است ؟

شاید بیه جواب مشخص و قاطعانه‌ای نرسیم ، زیرا



ایشان تعاریف مختلفی در باره فلسفه داشته‌اند از آنجمله در کتاب

*Bertrand russell -*

*Speakshismind*

فلسفه را به عنوان تحقیقات نظری درباره موضوعاتی که هنوز شناخت دقیق آنها امکان پذیر نیست معرفی نموده‌اند. نیز در همین کتاب هنگامیکه وایت از او می‌پرسد « شما از کدامین دسته از فلاسفه هستید؟ » در پاسخ می‌گویند: من تاکنون هیچ برجسی به خود نداشته‌ام ولی تنها برجسی که دارم « آتمیست منطقی » است. در تاریخ فلسفه غرب فلسفه را بعنوان حد وسط میان علم و الهیات قرار می‌دهد.

ملاحظه می‌شود که برتراند راسل در باره فلسفه تقریباً سه گونه مطلب بیان کرده‌اند.

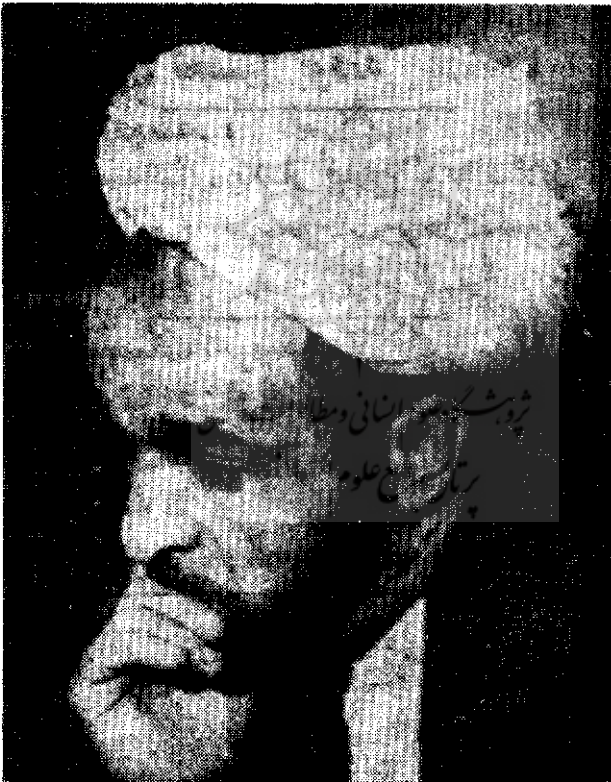
در تعریف اولی یک مفهوم بسیار وسیعی را در نظر گرفته است که حتی شامل آنگونه مسائل علمی می‌باشد که در موقع بررسی، شناسائی دقیق آنها امکان پذیر نمی‌باشد در تعریف دوم مفهوم تاحدودی مشخص‌تر می‌شود یعنی فلسفه را در میان دو قلمرو علم و الهیات معرفی می‌کند. باز در این باره توضیح کافی نمی‌دهند که فرض کنیم چنین قلمرو ثالثی وجود داشته باشد آیا ادله و اصولی که در این باره مورد بهره برداری قرار خواهد گرفت آنها هم وسائلی هستند میان الهیات و علم؟ و این حد وسط در دلیل کدامست که نه منشأ علمی دارد و نه منشأ متافیزیکی ( بمعنای الهی آن ) یا زهر دو جنبه برخوردار است.

اما تعریف سوم که می‌گوید: « من تنها آتمیست منطقی هستم »

باید عرض کنم که این جمله تنها میتواند معرف متد (روش) فکری او در باره تحقیقات فلسفی بوده باشد ، نه اینکه جمله مزبور میتواند مکتب ایشان را در میان دسته بندی های فلاسفه تعیین کند .

### آتمیست منطقی

س - لطفا در باره «آتمیست منطقی» و اینکه نمیتواند يك مکتب فلسفی را بیان کند توضیحی بفرمائید .



استاد شیخ محمد تقی جعفری

ج - البته میدانید که افکار بزرگ در صحنه جهان شناسی طرق

گوناگونی از فعالیت ذهنی دارند بعضی از آنان کاری با واحد های معلومات اندوخته شده خویش ندارند تنها میخواهند با معلومات موجود خود سیستمی از فلسفه را بسازند ، اینان را فلاسفه ای میگویم که طریقه تفکر آنان ترکیبی و تألیفی «سنتتیک» میباشد . دسته دوم از فلاسفه کسانی هستند که حرکت فکری خود را از واحدهای جهان هستی که هر یک از آنها مجموعه ای از واحدها میباشد ، آغاز کرده با تحلیل تدریجی پیش میروند و بقول خود آقای راسل در کتاب فوق الذکر تا بجائی برسند که واحد کوچکتر از آن وجود نداشته باشد . البته روشن است که باضافه اینکه روش آنالیتیک (تحلیلی) خود معرف نوع مخصوصی از سیستم فلسفی نیست بنوبه خود این نقص را دارد که نمیتواند متفکر جهان بین راهمه جانبه بدرک جهان از دیدگاه فلسفی آشنا بسازد زیرا تردیدی نیست که روش ترکیبی در جهان شناسی همان اهمیت را دارد که روش تحلیلی .

### نبوغ

س - میخواستم نظر به استاد را در باره نبوغ بر تراند راسل بدانیم .  
ج - البته جای کوچکترین تردید نیست که این متفکر تازه گذشته از یک نبوغ سرشاری بهره مند بوده است .  
نبوغ ایشان در مقدار ذخیره معلوماتی که در امتداد زندگانی طولانیست بدست آورده بود بسیار جالب میباشد ، و نیز بهره برداری از این حافظه شگفت انگیز برای این شخص فوق العاده سهولت و آسانی انجام گرفته است . نمودار سوم نبوغ بر تراند راسل قدرت شگرف او در مثال زدن بوده است بطوریکه میتوان گفت : مثال یابی

و فعالیت ذهنی ایشان در جزئیات رویدادها برای تطبیق کلیات در دوران  
ما کم نظیر بوده است .

اما از نظر نبوغ علمی بارقه های ذهنی ایشان در منطق و ریاضیات  
جدید برای همه دانش پژوهان روشن است و احتیاجی بتفصیل ندارد .  
نقش فلسفه راسل

س - بنظر شما نقش فلسفه راسل در فلسفه های معاصر چه بوده است .



کتابخانه فلسفه

عکس از راسل

ج- من گمان میکنم این سؤال را ما بایستی به دو مسئله تحلیل کرده سپس هر يك را جداگانه بررسی کنیم: اگر مقصود از تأثیر فلسفه راسل در فلسفه های معاصر تأثیر روش فکری ایشان در اندیشه های معاصر است مسلماً بایستی برای طرز تفکر او سهم بسزائی در تفکرات دوران معاصر قائل شویم مقصودم تأثیر فعالیت ذهنی بر تراندراسل است در اغلب موضوعات مربوط به انسان و جهان که بدون احساس مقاومت از طرف قوانین و پرنسیپهایی که در این راه وجود دارد، ولی نتیجه ای که از این روش به شناسائی های دوران معاصر ما عاید شده است مقداری از معلومات قابل توجه و تناقضات و گسیختگی وحشت انگیزی در معارف بشری می باشد.

«البته مقصود ما روش های فکری ایشان در فلسفه است نه در علم»

و اگر مقصود اینست که ایشان يك مکتب فلسفی سیستماتیک را پی ریزی کرده و سایر نديشمندان فلسفی تحت تأثیر او قرار گرفته اند، البته پاسخ سؤال فوق منفی است؛ زیرا ما اگر تمام آثار برتراند راسل را جمع کنیم و بخواهیم گسیختگی ها و تناقضات آنها را هضم کرده يك مکتب فلسفی سیستماتیک، بشریت عرضه کنیم امکان پذیر نخواهد بود و بهمین جهت است که گروه فراوانی از متفکرین برتراند راسل را مردی متفکر و دارای نبوغ می دانند، ولی او را بعنوان یکی از فلاسفه ای که دارای يك مکتب فلسفی بوده باشد تصدیق نمیکنند.

کتابخانه فیضیه قم

تناقضات

س - لطفاً می توانید چند مورد از تناقضات فلسفی ایشان را بیان

بفرمائید؟

ج - البته من در امتداد مطالعاتی که درباره کتابهای برتراندراسل داشتم موارد فراوانی از تناقض گوئی را مشاهده کرده‌ام ولی به عنوان نمونه چند مورد را متذکر میشوم که مراجعه برای هر کس امکان پذیر باشد از آنجمله : برتراندراسل آزادی درونی و اختیار را کاملاً انکار میکنند و آنرا مغایر قوانین دینامیکی معرفی میکنند لذا جایی برای فعالیت آزادانه که وجدان قطب‌نما و انگیزه آنست باقی نخواهد ماند .

اجازه بفرمائید نتیجه بسیار حساسی که از این روش ابهام آمیز برتراند راسل به دست خواهد آمد بیان کنم .

این همان نتیجه‌ایست که آلفرد نورث وایتهد که بعقیده من بزرگترین متفکر همه جانبه نیمه اول قرن بیستم است در کتاب **ADVENTURES IDEAS** در فصل سوم بخش دوم بیان کرده است .

او چنین میگوید : با اینکه دیوید هیوم و هاکسلی بردگی را مردود می‌شمارند ، با اینحال منکر این هستند که برای خود انسان ارزش استقلال و وجود داشته و انسانیت را شایسته عشق و رزی قرار بدهیم .

این نتیجه را که ملاحظه می کنید از روش تناقض آمیز برتراندراسل مشاهده میکنیم ، زیرا ایشان از یکطرف به دفاع از انسانیت و آزادی و صلح می پردازند و شاید هم شهرت نهائی خود را مرهون همین روش بوده باشند باشند با این حال هیچگونه آزادی درونی و محاسبه استقلال چه از جنبه عشق مستقل به «انسانیت» و چه از جنبه متافیزیکی معتقد نمیشدند من همین مسئله حساس را با ایشان به وسیله نامه‌ای در دو سال پیش مطرح کردم و مخصوصاً همین نکته‌ای را که «وایتهد» متذکر شده است به ایشان

یاد آور شدم ولی در باره حل این تناقض پاسخی نداشته‌اند .  
 مورد دیگر که قابل توجه است موضوع خداست . برتراندراسل  
 بانظر به مجموع نوشته‌هایش منکر وجود خدا نیست یعنی ایشان جزء  
 «آته‌ایست‌ها» نیستند ، زیرا ایشان صریحا می‌گویند : من فکر نمی‌کنم  
 که بطور قطع چیزی به‌عنوان خدا وجود ندارد ، البته نه سپس اظهار  
 میدارند که دلائل اثبات‌کنندگان قابل مناقشه است و روش آنان روش منطق  
 توجیهی است که اولامدعا را ثابت فرض میکند. آنگاه استدلال می‌کنند «این  
 نظریه راسل خود قابل مناقشه حادی است» اکنون این مسئله را  
 توجه کنیم :

برتراندراسل در کتاب مصاحبه عوامل گرایش به‌خدا را سه چیز  
 معرفی می‌کنند: یکی ترس از عوامل نابود کننده طبیعت و دوم. عامل ترس  
 از خود انسانها که بوسیله جنگ و پیکار یکدیگر را تلف میکنند . عامل  
 سوم را پشیمانی‌هایی معرفی می‌کند که پس از ارتکاب فعالیت های  
 شهوانی به‌انسان عارض می‌شود . من این مطلب را که آیا عوامل گرایش  
 به‌خدا و مذهب همین عوامل است مورد بررسی قرار نمیدهم زیرا منظورم  
 تنها بیان تناقض راسل در مسئله عامل گرایش به‌خدا و مذهب است سپس  
 ایشان در آن قطعه از مصاحبه که وایت از راسل سؤال می‌کند : « آیا  
 بشر در جستجوی برخی از علل ایمان که آن علل خارج از خود و بزرگتر  
 از او جلوه می‌کند نیست ؟ این موجود را جستجو میکنند نه صرفا به‌عنوان  
 مسئله ترس و یا اتکاء به آن ، بلکه همچنین میخواهد کارهایی را برای اینکه  
 اوست انجام دهد » چنین پاسخ می‌دهند .



«خوب چیزهای زیادی هستند که از خود انسان بزرگترند منظورم خانواده سپس ملت و پس از آن بشریت بطور عمومی، تمامی آنها بزرگتر از خود شخص میباشند، و کاملاً برای اشباع هر گونه احساس خیر اندیشی که انسان دارد کافی است» ملاحظه می کنید که برتراند راسل در این پاسخ احساس جستجوی موجود برتر را تصدیق نموده نهایت امر می گوید این احساس را در خانواده، ملت، بشر دوستی میتوان اشباع کرد.

این تناقض که گاهی عوامل خداگرائی و مذهب گرائی را به علل معین منحصر و مستند میسازد، و گاهی احساس موجود برتر را تصدیق می کنند از یک متفکر جهان بین قابل چشم پوشی نیست.

به همین جهت بود که در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۶۳ نامه ای به ایشان نوشته و خواستار حل این تناقض شدم جواب ایشان در تاریخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۶۳ رسید پس از تعارفات نامه چنین نوشته بودند:

«جستجوی کمال (موجود کامل) نسبتاً مبهم است انگیزه های با عظمت به عنوان جستجوی کامل با آن عمومیت که شما پیشنهاد میکنید نیست».

مخلص شما برتراند راسل.

توجه می فرمائید که عبارت ایشان می رساند که انگیزه استقلال برای جستجوی کمال که اینجانب در نامه مطرح کرده بودم بطور کلی نفی نشده است، بلکه می گوید: من آنرا بطور عمومی در تمام افراد نمی بینم در صورتیکه مطابق عبارات اولی که از ایشان نقل کردیم میبایست اصل انگیزه را بجهت نبودن علت نفی نمایند.

و از آن موارد که ایشان روش ابهام آمیز دارند که در نتیجه به تناقض

می‌انجامد مسئله مذهب است. ایشان در بعضی از کتابهای معروفشان بارها گفته‌اند: «مذهب همواره نتایج زیان‌بخشی داشته است، و چنانکه گفتیم عوامل گرایش بـمذهب را جهل و ناتوانی معرفی کرده‌اند، با این حال دو مطلب دارند که گفته‌های فوق را در تاریکی ابهام غوطه‌ور می‌سازد یکی اینکه در مصاحبه معروفشان می‌گویند.

« اما بانیان مذاهب مقصودم تمامی مذاهب است کمتر با تعالیم پیروانشان ارتباط دارد و واقعا هم ارتباط کمی دارد » آیا برای اینکه تکلیف انسانها را در این بازه روشن کنند لازم نبود که خود مذهب را تعریف نموده و مقصود اصلی بانیان مذاهب را مشخص کنند و بانسانها که میتوان از این ایده‌ها پیروی کرد .

سپس با انتقاد و متلاشی ساختن روش‌های مندینین که خود را وابسته بایده‌بانیان مذاهب میدانند می‌پردازند دوم اینکه ایشان در تاریخ فلسفه غرب این جمله را می‌گویند که .

« در عالم فکر تمدن متین و وزین کما بیش مرادف علم است اما علم خالص و بی غش کافی و رضایت بخش نیست انسان بشور و هیجان و هنر و دین نیز نیاز دارد .

مقایسه

س - بنظر استاد چه نتیجه‌ای را میتوانیم از مقایسه برتراندراسل با سایر فلاسفه غربی مانند دکارت و کانت و هگل و فلاسفه شرقی مانند ابن سینا و صدرالمتألهین بدست بیاوریم ؟

ج - گمان میکنم در پاسخ بعضی از سئوالات پیشین این مقایسه

را بطور اجمال بیان کردم و بطور خلاصه مقایسه میان هگل و کانت و امثال ایشان با راسل شبیه بمقایسه میان طرز تفکر و محصول تفکر می باشد ، چنانکه میدانیم هگل یا کانت بهر شکلی است مجموعه ای از شناسائی ها را سیستماتیک کرده اند و فلسفه ای را که میتوان نام مکتب بآن نهاد تقدیم بشریت کرده اند در صورتیکه قیافه برجسته راسل در طرز تفکرات تحلیلی و انتقادی اوست ، اگر بگوئیم : راسل فیلسوف بوده

Dear Mr. Ja'afari,

Thank you for your letter. "X" denotes no more than variables because the value it represents varies with the problem. These values are pre-determined but the use of "X" as a symbol still vary.

The "search for perfection" is rather vague but, in any lofty impulse such as the "search for perfection" are not as common as you suggest.

Yours sincerely,

Bertrand Russell  
Bertrand Russell.

It is our hope that we shall be able to secure very widespread financial support in the form of donations of a set amount for a set period. This will be sought simultaneously with our accumulation of large sums. In this way, I am confident that we shall advance quickly towards the attainment of our more ambitious aims. I hope you can assist this and contribute. If you are able to suggest other people who might be willing to support the Foundations financially, we shall be pleased to send them brochures.

With good wishes,

Yours sincerely

Bertrand Russell

Bertrand Russell

بیتد جمله از نامه های برتراند راسل برای آقای احمد تقی جعفری استاد علامه و اعضای برتراند راسل . مناسفانه قسمتی از نوشته خطی برتراند راسل که با خود کار می باشد هم گمرازه گشته است .

است بدان جهت میگوئیم که شناسائیهای دو قلمرو انسان و جهان را بر خود مطرح ساخته و تلاش زیادی درباره تعیین مقاومت یا سستی اصول و مسائل دریافتهای فلسفی مبذول داشته است ، ولی ساختمانی بنانکرده است که خود جلوتر و دیگران را پس از خود دعوت بورود بآن ساختمان متشکل بنماید ، باین بیان میتوان مقایسه راسل را با سقراط هم مورد تامل قرار داد با اضافه تفاوت زیادی که میان این دو وجود داشته است ، چنانکه انگیزه وجدان و وظیفه ای جام شوکران را بدست سقراط داد ، و توانست باین فداکاری استدلالی نشان بدهد ، ولی چون - راسل صریحا برای وجدان و استناد بخدا و اخلاق ارزش استقلالی قائل نیست لذا هنوز تلاشها و فعالیتهای راسل در راه انسانیت و انجام وظیفه احتیاج بدلیل قانع کننده تری دارد که ایشان در نوشته های رسمی شان بیان نکرده اند .

دید برتراند راسل

س - نظریه شما در باره دید برتراند راسل در مسائل متافیزیکی

چیست ؟

ج- در این مورد بایستی دو قسمت متافیزیک را از یکدیگر جدا کنیم:

قسمت اول مربوط بواقعیت جهان هستی است که آیا چنانکه

مشاهدات معمولی ما نشان میدهد دنیا واقعیت وجود دارد یا نه ؟ در این

مورد باز برتراند راسل دو نظریه مختلف ابراز داشته است که شاید

بحسب زمان و ورزیدگی معلومات ایشان بوجود آمده اند ، یکی از

این دو نظریات اعتراف بواقعیت جهان هستی است که عموما رئالیست

ها اعتقاد میکنند نظریه دوم را که میتوان در بعضی از آثار فلسفی ایشان مطالعه کرد اینست که میگوید: برای برطرف کردن بعضی از اشکالات دشوار میتوانیم با اعتقاد بواقعیت عالم خارج اجسام مادی را انکار کنیم (مقدمه بر فلسفه - دکتر جود ص ۳۷ و ۳۸) البته میدانند که با انکار اجسام مادی در خارج ما بایک واقعیت متافیزیکی روبرو خواهیم شد که نمیتواند نمود فیزیکی داشته باشد.

و اما قسمت دوم از متافیزیک را که مسائل عالی مذهب را هم میتوان از این قسم محسوب کرد روش ایشان تقریباً باتردید و شک پابان یافته است این متفکر در باره مسائل عالی متافیزیکی تنها با استبعادهای عقلانی معمولی قناعت میورزد چنانکه در باره خدا ملاحظه کردیم کوچکترین دلیلی بنفی خدا نمی آورد و همچنین در باره بقای روح دلیلی بر نفی آن نمی آورد، بلکه میگوید:

دلیلی نداریم. اثبات کند پس از آنکه بدن متلاشی شد روح باقی بماند.

س - تکیه گاهی را که راسل بانسانها تعیین میکند چیست؟ و

نظریه شما در این باره چگونه است؟

ج - من گمان میکنم که برتر اندر اسل کوشش زیادی در این باره مبذول نداشته است یا شاید هم این مسئله برای او در درجه اول از اهمیت جلوه نکرده است. زیرا منطالی را که در این باره اظهار میکند با اینکه دارای مسائل جالبی است ولی کاملاً قانع کننده یک اندیشه کنجکاو نمیشد. ایشان میگویند:

بایستی بشر همواره باتکیه بخود زندگانی کند و مقداری از

اطلاعات علمی برای او نقطه اتکائی باشد. با همین مقدار از آشنائی - های علمی زندگی خود را شجاعانه ادامه بدهد (مصاحبه با وایت) گمان نمیکنم کسی منکر این مطلب باشد که برتراند راسل ابراز میدارد، و ما بایستی کوشش کنیم که زندگانی و خصایص آنرا با تمام توانائی از خویشتن بجزریان بیندازیم ولی شما کدامین فرد را در تاریخ سراغ دارید که بگوید من از همه جهات مطلق گشته و هیچگونه نیازی از نظر مادی و روحی برای من مطرح نیست؟ وانگهی مگر فعالیت روانی ما منحصر بپیدا کردن مواد زندگانی طبیعی است که بطور فردی یا دسته جمعی از عهده آن بر آئیم. آیا مغز ما با اصرار جدی از ما نمپرسد برای چه آمده اید؟ کجا میروید؟ تعجب در اینست که ایشان در توضیح نظریه نسبت آلبرت اینشتین میگویند که ما مانند آن کر مادر زاده هستیم که در مجموعی نشسته است که ارکستر می نوازند و درک میکند که حتماً در ماورای این حرکات که اعضای ارکستر انجام میدهند آهنگی وجود دارد و چون گوش او ناشنواست لذا درک نمیکند ما با استناد بهمین تشبیه میتوانیم از راسل پرسیم: آیا احتمال نمیرود که آهنگی که در جهان هستی نواخته میشود با انسانها سروکاری داشته باشد، آیا این سه سؤال ریشه دار (از کجا آمده ایم؟ بکجا میرویم؟ برای چه آمده ایم؟) نمیتوانند ما را با آهنگ مزبور مربوط بسازند؟